

مادربزرگ همه چیز را تغییر داد



○ شقایق قندهاری

خانواده‌اش، خبر فوت مادربزرگ را نیز بدون مقدمه و کاملاً ناگهانی، پیش روی خواننده می‌نهد. با وجود این جینی هرگز به علت اصلی سفر مادربزرگش، نه در آن مقطع و نه حتی پس از آن، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. که می‌توان آن را به دو شکل توجیه کرد: یا این که خود جینی هم به درستی از علت قضیه خبر ندارد و نتوانسته منطقی را که در پس پرده این تصمیم اساسی جای دارد، ببیند و یا این که نویسنده اثر - برلی دوهرتی - که همه حرف‌ها و اندیشه‌های خود را بی‌آلایش و صادقانه، به واسطه جینی به خوانندگان منتقل می‌کند، ترکیب «این چراهای» بی در پی که در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، چنان او را درگیر این اثر ادبی بسیار زیبا و ماهرانه سازد که خودش متناسب با میزان ادراک و بینش و تجربه‌اش، تعبیر و تفسیری منحصر به فرد از اثر داشته باشد و به بیانی، با منطق زبانی متناسب با فلسفه حیات و جهان‌بینی‌اش خود را قانع و توجیه کند. هر اثر ادبی از عناصر و مؤلفه‌های تعریف شده و خاصی تشکیل شده است. در داستان بلند (رمان) نیز مجموعه عناصر و اجزایی حضور دارند که در کنار هم به شکل‌گیری و بنای خلق آن اثر ادبی کمک می‌کنند. هر نویسنده‌ای با توجه به ساختاری که برای خلق اثر ادبی و هنری خود برمی‌گزیند، این مجموعه مؤلفه‌ها را به شکلی منحصر به فرد در کنار هم قرار می‌دهد تا در نهایت به مقصود خود دست یابد. از این رو «برلی دوهرتی» نیز با این چالش حساس مواجه

بالاخره پس از سال‌ها، وضعیت زندگی ساکنان، «مزرعه قله سفید» دچار تحولاتی بسیار جدی و حساس می‌شود؛ به طوری که «جینی»، دختر نوجوان شانزده ساله که فرزند سوم این خانواده به حساب می‌آید، با زبانی بسیار بی‌ریا و صادقانه، آن‌چه را در سیر این رویدادها و حتی عواقب آن می‌بیند، از دریچه نگاه خود بیان می‌کند. در همان بخش اول، جینی پس از توصیف بسیار زنده و عینی فضای زندگی‌شان و تاریخچه مزرعه که گویی از نسل‌ها پیش به خانواده پدری‌اش تعلق داشته، سرانجام می‌گوید: «... به اعتقاد من، زندگی ما هیچ‌وقت تغییر نمی‌کرد... با این حال، در این چهار سال تغییرات خودشان به سراغ ما آمده‌اند، نورهای رنگارنگ‌شان را بر سرتاسر نقوش زندگی ما پخش کرده‌اند. به نظرم بنای همه آن‌ها را مامان‌بزرگ گذاشت. (ص ۷)

جینی در کنار پدری نسبتاً خشک و خشن، مادری بسیار صبور و با گذشت، خواهر بزرگترش «کاتلین» برادر بزرگترش «مارتین» و خواهر کوچک‌تر، «ماریون» در مزرعه قله سفید زندگی می‌کند. به نظر می‌رسد تا زمانی که کتی، مارتین، جینی و ماریون هنوز کودک و کم‌سن و سال هستند، روال زندگی این خانواده با تغییر محسوسی مواجه نمی‌شود. اما البته بنای تمام تغییر و تحولات را به گفته خود راوی اول شخص داستان - جینی - مادربزرگ می‌گذارد. مادربزرگ بی آن که تصمیم

واقعی خود را به نوه‌هایش و حتی به فرزندان خود اعلام کند، ناگهان تصمیم می‌گیرد خانه خود را در روستا بفروشد. او اگرچه ابتدا می‌گوید که می‌خواهد به هند سفر کند و تا آخر عمرش همان جا بماند، درحقیقت به آسایشگاه معلولین می‌رود و چندی بعد جینی، در لابه‌لای روایت وضعیت اعضای

- عنوان کتاب: مزرعه قله سفید
- نویسنده: برلی دوهرتی
- مترجم: شیدا رنجبر
- ناشر: نشر چشمه، کتاب ونوشه
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۲۰ صفحه
- بها: ۸۰۰ تومان

است. با مطالعه دقیق این رمان نقش برجسته سه عنصر روایت و نقش با اهمیت راوی، شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی و زمان و گذر آن به خوبی آشکار می‌شود.

۲. روایت داستانی و نقش راوی

این رمان در ده فصل به رشته تحریر درآمده و در هر فصل، جینی تغییر و تحولی را که در بینش، نگرش و مسیر زندگی یکی از اطرافیان نزدیک خود می‌بیند، کوتاه و موجز، در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد. و البته این تغییر و تحول مسیر زندگی سایر اعضای خانواده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بدون شک، برلی دوهرتی، با منظور خاصی، جینی را - از بین تمام شخصیت‌های این اثر - برای روایت داستانی این اثر برگزیده است؛ همان‌طور که خود جینی هم با گزینش انتخاب خاص خود، رویدادها و سیر تغییر و تحولات مختلفی را که زندگی این خانواده کشورز را از جهات مختلفی تحت تأثیر قرار می‌دهد، به تصویر می‌کشد. بدین ترتیب نویسنده این رمان نوجوانان، با حساسیت و ظرافت بالایی راوی و حتی چگونگی انتخاب کلام و محتوای مطالب مورد بیان راوی داستان خود را برگزیده است تا بدین طریق با ضمانت بیشتر و طی مسیر مطمئن‌تری، مخاطب را از همان بخش اول مجذوب کند و ذهن آشفته و پرمشغله‌اش را چنان اسیر زبان بس بی‌تکلف و غنی تک به تک شخصیت‌ها بسازد که دیگر نتواند بی‌تفاوت و بدون اندیشیدن در ژرفای درون مایه داستان، از کنار آن بگذرد و کتاب را بدون احساسی لطیف، توأم با احساس همذات‌پنداری و برانگیخته شدن حس تلخ درد رنج و غصه که هر مخاطبی بنا به ظرفیت و توان خود، آن را به شکلی در زندگی خود تجربه کرد - در گوشه‌ای از قفسه کتابخانه‌اش جای دهد...

«مزرعه قله سفید»، از طرح داستانی بسیار ساده‌ای برخوردار است. درواقع نویسنده، بدون به‌کارگیری هیچ تمهید خاصی - مثل فلاش‌بک، جریان سیال ذهن، اوج و فرودهای پی در پی و... سرگذشت این خانواده را درست از زمان شکل‌گیری و آغاز تحولات دنبال می‌کند و از این منظر، او هیچ هنر خاصی در دنیای ادبیات امروز - البته تنها در سطح ظاهری - از خود ارائه نمی‌دهد. به علاوه مخاطب این داستان، هرگز با اوج و فرود حساس و مهیجی رو به رو نمی‌شود و بدین ترتیب آن‌چه مایه کشش و جذابیت این داستان است، کنش‌ها، اوج و فرودها و حتی طرح داستانی آن نیست. نویسندگان موفق، در حین نگارش آثار خود بدان توجه دارند، تأکید بر یکی یا دو تا از عناصر اولیه ساختار داستانی است. از این رو، سایر عناصر داستانی، اگرچه در ظاهر بسیار کم‌رنگ می‌شوند و حتی ممکن است به نظر برسد که مخاطب آن‌ها را به کل فراموش کرده، با ظرافت و هنرمندی نویسنده، در لایه‌های زیرین و

نامحسوس اثر پنهان می‌شوند و عمل می‌کنند. به نظر می‌رسد که برلی دوهرتی، توجه بیشتری به سه عنصر نثر راوی، شخصیت‌پردازی و عنصر هم‌زمانی دارد. وی از این سه عنصر، برای تکمیل مثلث زندگی تک شخصیت‌هایش بهره می‌برد.^۲

او با زبان راوی خود، نقش و تأثیر بینش و قدرت ادراک هر شخص را در هر مرحله از زندگی آشکار می‌سازد. هم‌چنین با تغییرات محسوس و عینی و واقع‌گرایانه‌ای که در شخصیت‌های مختلف این اثر با گذشت زمان دیده می‌شود، مسیر ضروری و اجتناب‌ناپذیر تغییر و تحولاتی که لازمه تکامل است، آشکار می‌گردد.

درعین حال، نویسنده از عنصر «زمان» هم غفلت نمی‌کند و نقش بسیار ظریف و با اهمیت آن را در شکل‌گیری و ایجاد مراحل مختلف زندگی، متناسب با سن و سال شخصیت‌ها، به شکل‌هایی غیرمستقیم و حتی مستقیم بیان می‌کند.

اگرچه روایت جینی، بر سراسر فضای داستان حاکم است، به واقع تک تک اعضای خانواده‌اش - مثل خود مادر بزرگ - هم با بیانی بسیار ساده و ملموس، تجربه‌ها و دانش خود از زندگی را بدون لاپوشانی و پنهان‌سازی، مطرح می‌کنند. گویی که نویسنده از تمام عناصر برجسته موردنظر خود بهره برده تا تجربه‌های دقیق، حساس و بسیار ظریف و پرمعنی خانواده‌ای روستایی را چنان به مخاطبان منتقل کند که آن‌ها به راحتی و بی آن که مجبور باشند لایه‌رویی زبان نثر را بشکافند، با داستان ارتباطی مؤثر و عمیق بگیرند و با برداشتن دریچه‌های چشم ظاهرین خود، به هسته اصلی چشمه حیات خود دست یابند!

۴. شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی

در این داستان، خواننده با شخصیت‌های متفاوتی آشنا می‌شود. با این که بسیاری از این شخصیت‌ها اعضای یک خانواده می‌باشند، اما از نظر بینش، منش و نحوه برخورد با مسائل بسیار متفاوت عمل می‌کنند. اما آن‌چه که ارزشمند می‌باشد، توصیف ملموس و گویای این افراد است؛ علاوه بر این که تقریباً بدون هیچ استثنایی همه آن‌ها با رویدادهای مختلفی که در مسیر راه زندگی‌شان می‌بینند، به گونه‌ای مثبت و سازنده تغییر می‌کنند و در جهت رشد، پختگی و تجربه‌اندوزی بیشتر به صورت منطقی‌تر و واقعی‌تر با قضایا برخورد می‌کنند. وقتی اعضای خانواده متوجه می‌شوند که مادر بزرگ تصمیم گرفته آن‌ها را ترک کند و از روستا برود، هر یک جویای علت آن می‌شوند. زمانی که

مادر بزرگ در این مورد با جینی صحبت می‌کند، می‌گوید: «مردم فکر می‌کنن می‌دونن بهترین چیز برای آدم چیه، ولی نمی‌دونن، بزرگ‌ترین صدمه‌ای که یک آدم ممکنه به خودش بزنند، اینه که زندگی شو تباہ کنه و وقتی که به صدای درونت گوش نکنی، این اتفاق خیلی راحت می‌افتد...» ص ۱۲

بدین شکل، مادر بزرگ که سال‌های سخت پیری را می‌گذراند، پس از کسب سال‌ها تجربه که تنها با گذشت «زمان» میسر می‌شود، صادقانه نزد نوه‌اش اعتراف می‌کند که درست زندگی نکرده است. مادر بزرگ، اگرچه تنها در بخش اول کتاب

«مزرعه قله سفید»، از طرح داستانی بسیار ساده‌ای برخوردار است. درواقع نویسنده، بدون به‌کارگیری هیچ تمهید خاصی - مثل فلاش‌بک،

جریان سیال ذهن، اوج و فرودهای پی در پی و... سرگذشت این خانواده را درست از زمان شکل‌گیری و آغاز تحولات دنبال می‌کند و از این منظر،

او هیچ هنر خاصی در دنیای ادبیات امروز - البته تنها در سطح ظاهری - از خود ارائه نمی‌دهد

حضور دارد و پس از آن، به علت رفتن به آسایشگاه، از میان شخصیت‌های حاضر داستان حذف می‌شود، نقشی تأثیرگذار و ماندگار در سیر حوادث دارد و البته نویسنده، چگونگی این تصمیم وی را هم‌چون رازی ارزشمند در سینه خود نگاه می‌دارد. خاله جینی - خاله جسی - هرگز ازدواج نکرده است و تک و تنها در خانه‌اش زندگی می‌کند. نویسنده با جان بخشیدن به این شخصیت، به خوبی نقش خانواده و در نقطه مقابل آن تنهایی را به تصویر می‌کشد. به طوری که نقش محبت و گرمای عاطفی میان اعضای خانواده، در ایجاد حس آرامش و ایمنی هر فرد مشخص می‌شود. در عوض، خاله جسی در اثر تنهایی، به آسانی اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد و زمانی که تصمیم می‌گیرد از دست خانم جوانی به نام «وینفرد» که خودش او را برای رهایی از تنهایی به خانه آورده، یک جوری خلاص شود، با سختی بسیار رو به رو می‌شود و شبانه به دامن خانواده خواهرش پناه می‌برد تا از آن‌ها کمک بخواهد. تقابل حس تنهایی و حس حضور در یک جمع خانوادگی، با توسل به بیان تفاوت‌های میان این دو گروه، به خوبی آشکار می‌شود؛ معضلی که نه تنها جامعه غرب، بلکه بسیاری از جوامع امروز به شکل‌های مختلفی با آن دست و پنجه نرم می‌کنند.

پدر جینی که به ظاهر، از باقی اعضای خانواده خود کم‌تر عاطفی است و سعی می‌کند تنها از دریچه عقل و منطق خود به همه مسائل بنگرد، خاله جسی را شبانه از خانه خود بیرون می‌کند تا شاید او بتواند خودش راه‌حلی درست و معقول برای مشکلش بیابد. و حتی زمانی که مادر جینی به او معترض

می‌شود، یکی از نظریات خود را درخصوص نحوه برخورد با مسائل زندگی بیان می‌کند: «... دلسوزی کرده که ظالمانه است. وقتی مثل بچه‌ها رفتار می‌کند، پس باید انتظار برخورد مشابه هم داشته باشد.» بلافاصله پس از آن، جینی می‌گوید: «همگی در سکوت شام خوردیم و من با خودم فکر کردم که چه قدر باید ناراحت‌کننده باشد که پیرباشی و از خودت خانواده‌ای نداشته باشی...» ص ۳۱

حتی خود جینی هم که از فضای سنگین حاکم بر خانواده‌اش - به علت رفتارهای غریب و غیردوستانه پدرش - به خوبی آگاه است به نقش و نعمت برخورداری از جمع خانوادگی وقوف دارد. جینی چنان صادقانه افکارش را نمایان می‌کند که گویی هیچ پروایی ندارد که مخاطب در موردش چه قضاوتی می‌کند: «... آن شب پدر حوصله نداشت که البته هیچ وقت نداشت. تعجب می‌کنم چه طور مادر می‌توانست این اخلاق او را تحمل کند، این خودخواهی‌اش را. اما زود این افکار را از سرم بیرون کردم. فقط به این خاطر که درست نیست آدم در مورد خانواده‌اش بد فکر کند...» ص ۳۶

جینی جسورترین عضو خانواده خود به نظر می‌آید و علاوه بر این که در ذهن خود، بی‌پروا اطرافیان را مورد قضاوت و حتی پیش‌داوری قرار می‌دهد، در مواردی که فرصت مناسبی ایجاد می‌شود، با صراحت و شجاعت، پرسش‌های خود را پیش نگاه متعجب آن‌ها به زبان می‌آورد. جینی می‌داند که پدرش با یکی از کشاورزان همسایه - بوی پاکستر - خصومت و دشمنی دیرینه‌ای دارد و بالاخره در فرصتی از او علتش را می‌پرسد؛ بی آن که به عصبانیت و پرخاشگری پدرش توجهی داشته باشد.

پدر جینی همیشه طوری رفتار می‌کند که گویی می‌خواهد تمام فرزندان و حتی همسر صبور و پرحوصله‌اش، فاصله خود را با او حفظ کنند و از مرز مجاز خود برای نزدیک شدن به او تجاوز نکنند. شاید پدر می‌خواهد با این روش، هم‌چنان اقتدار و هیبت پدران‌اش را حفظ کند؛ بی خبر از آن که همین فاصله غریب و ناخوشایند، باعث ترغیب هرچه بیشتر فرزندان او برای ترک خانه در اولین فرصت مناسبی که در اختیار خود می‌بیند، می‌شود و البته این واقعیت تلخ، از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، فضای حاکم بر بسیاری از خانواده‌ها را تحت‌تأثیر خود قرار داده و به اختلاف نسل‌ها و فاصله میان نسل‌ها دامن زده است با این که رفتن کاتلین از خانه، آن هم به صورتی کاملاً غافلگیرکننده و بی‌خبر، به بهانه ازدواجش با پسر کشاورزی که پدرش از او کینه به دل دارد، باعث باز شدن راه گریز سایر فرزندان خانواده می‌شود، اما با نگاهی منصفانه‌تر، حداقل بخشی از این انشعاب و متفرق شدن را می‌توان به حساب امکانات بسیار محدود جامعه روستایی

گذاشت. معضلی که در کشور خود ما هم موجب مهاجرت بی‌رویه بسیاری از جوانان روستا به شهرها گشته است و از این منظر، نویسنده به صورتی بسیار جامع، فضای محدود و کوچک جامعه روستایی و تقابل آن را با میل به پیشرفت و دست‌یابی به امکانات بیشتر از سوی جوانان نسل حاضر، عیان می‌کند.

نقش زمان و گذر آن

گفتیم که نویسنده، تحولات بسیار متنوع و مختلفی را که در خانواده تنسر به وقوع می‌پیوندد، در سیر این داستان تشریح می‌کند. با وجود این، گاه به نظر می‌رسد که نویسنده نیز سررشته عنصر زمان را از دست می‌دهد؛ به طوری که معلوم نمی‌شود این حوادث پیاپی، با چه فاصله زمانی رخ می‌دهند. خواننده نیز هنگام خواندن داستان، گاه با چنین سوآلاتی مواجه می‌شود:

«حالا جینی چند ساله است؟ چقدر زمان گذشته و...؟ جینی همواره با دیده شک و تردید، پدرش را مورد قضاوت قرار می‌دهد؛ قضاوتی که بسیار ساده و بی‌آلایش است. البته جینی، سرانجام به شناخت عمیق‌تر و مناسب‌تری از او می‌رسد. یک‌بار پس از این که پدر عصبانی می‌شود، جینی با خود و در حین روایت افکار و اندیشه‌هایش، می‌گوید:

«پدرت، مرد خوبی است؛ یک مزرعه‌دار خوب، باید همیشه این را به خودم می‌گفتم؛ چون مادرم همیشه این‌ها را در مورد او می‌گفت. اما گاهی اوقات از خودم می‌پرسیدم آیا او واقعاً هیچ‌کدام از ما دخترهایش را می‌شناسد یا تمایلی دارد که بشناسد؟ و یا اصلاً اهمیتی می‌دهد که ما چه احساسی نسبت به او داریم؟» ص ۴۰

آن طور که جینی تعریف می‌کند، پدرش به سبب کار کردن با تنها پسر خانواده - مارتین - در مزرعه، بهترین و صمیمانه‌ترین ارتباط را با وی دارد. از آن طرف، واکنش اعضای خانواده، در مقابل ازدواج غافلگیرکننده و بی‌خبر کاتلین، فقط سکوت است. گویی پدر و مادر واهمه دارند درباره این موضوع، حتی با هم صحبت کنند و علت این اقدام فرزند بزرگ خانواده را جویا شوند. البته شاید این ظاهر قضیه است و جینی که نمی‌تواند شاهد چنین بحثی در میان پدر و مادر خود در خفا باشد، طبیعتاً قادر نخواهد بود آن را برای مخاطبان هم تعریف کند که البته اگر چنین باشد، روایت اثر می‌بایست تغییر می‌کرد تا این ضعف و یا به بیانی محدودیت جینی را در روایت ابعاد مختلف زندگی خانواده خود، پوشش دهد. برلی دوهرتی در این داستان، با حساسیت و دقتی بسیار ملموس و ظریف، به نقش پدر و مادر در

پیوند اعضای خانواده با هم پرداخته است. او به خوبی نمایان می‌کند که وقتی خود پدر و مادر هم با فاصله‌ای دور و رسمی، فقط به وظایف زن و شوهری مشغولند و انس و الفتی میان آن‌ها حاکم نیست، این سردی به تدریج به انزوا و شکاف و فاصله هرچه بیشتر تک تک فرزندان می‌انجامد؛ در صورتی که اگر پدر در درجه اول با مادر و بعد با فرزندان رابطه‌ای گرم و صمیمانه داشت، بسیاری از مسائل و مشکلات راحت‌تر حل می‌شد و جینی به سادگی به جوانی هم‌سن و سال خودش دل نمی‌بست و مجبور نمی‌شد خودش این شکست تلخ عاطفی را به تنهایی تجربه کند. چنان چه او با مادر و پدرش پیوند عاطفی عمیقی داشت، به راحتی مسئله را با آن‌ها در میان می‌گذاشت و به صورتی معقول‌تر این قضیه نگاه می‌کرد.

معلوم نیست چرا نویسنده، پدر خانواده را ابتدا بارها و بارها محکوم می‌کند و بعد سیر تغییر و تحول او را البته پس از بیماری سخت و از دست دادن

این رمان در ده فصل به رشته تحریر درآمده و در هرفصل، جینی تغییر و تحولی را که در بینش، نگرش و مسیر زندگی یکی از اطرافیان نزدیک خود می‌بیند، کوتاه و موجز، در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد

بخشی از سلامتی‌اش - به خوانندگان نشان می‌دهد. گویی با این روش، می‌خواسته تأثیر ژرف‌تری از این شخصیت، به علت نامناسب و منفی بودنش، در ذهن خواننده به‌جا بگذارد و بعد با ظرافت به وی متذکر شود که گذشت زمان همه چیز را نرم و انعطاف‌پذیر می‌کند؛ حتی سرسخت‌ترین و متعصب‌ترین افراد را!

جینی دوران کوتاهی را که پدر به علت آسیب دیدن پایش در بیمارستان بستری است، بدین صورت توصیف می‌کند:

«در آن شب‌ها مادر برای ما چای می‌ریخت و فضای اتاق با خنده و داستان گویی گرم و دلچسب می‌شد، تا این که ما برای رفتن به تخت‌های مان به طبقه بالا می‌رفتیم و...» ص ۸۵

اما به نظر می‌رسد که در این خصوص، نویسنده کمی غلو کرده است. شاید خود مادر هم در این برخوردهای به ظاهر عصبی و بی‌حوصله پدر نقش دارد. حتی اگر جز این باشد، مادر جینی می‌توانست بی آن که با سکوت و به اصطلاح صبر و گذشت خود به صورتی منفعل رفتار کند، فضای حاکم بر خانه را با تغییر منش خود تغییر دهد...

شخصیت‌های این خانواده هر یک در دورانی و بنا به مقتضیات موقعیت و وضعیت خود، دچار تغییر

جناب آقای جخوانی

پس از سلام، این چند سطر را به دو دلیل خدمت تان می فرستم و مصدع می شوم، یک دلیل دنیوی و یک دلیل اخروی.

دلیل دنیوی، فراوانی غلط‌های چاپی در گزارش مجله کتاب ماه کودک و نوجوان از سخنرانی ام در نوزدهمین نشست نقد آثار ادبی است که در زیر عنوان «تاثیر نقد ادبی غرب در نقد ادبیات ایران» در شماره ۳۰ آذر ۱۳۸۱ آن جریده منتشر شد: در این گزارش، نه تنها «کشو» به «کشور» بدل شده است که این کم‌ترین یکی از بزرگ‌ترین کاشفان نویسنده در جهان شده‌ام، غولانی مانند الووی (به جای الروی) و میک اسپین (به جای میکی اسپلین) و بلتس - که صمیمانه اعتراف کنم که خودم

نیز قادر به بازشناسی‌اش نیستم چون تا پیش از خواندن سخنرانی خود اسمش را هرگز نشنیده بودم و هنوز نیز جز در گزارش مجله‌ی شما از سخنرانی‌ام در جای دیگری ندیده‌ام! از صفحه‌ی ۴۱ چه بگویم که یک نوآوری در صفحه بندی است که امکان می‌دهد مطلب از جایی در ستون دوم آغاز شود، در جاهایی در ستون اول استمرار پیدا کند و از جایی در جهانی دیگر در بیرون از مجله سردرآورد!

دلیل اخروی هم واکنش دوستانی است که راجع به سخنرانی ام ابراز محبت کردند و وقتی از آنان در باره همین فراوانی غلط‌های چاپی پرسیدم، پاسخ دادند: «در حدی نبود که نشود حدس زد و نفهمید...» حجب هم طبعاً مانع از این شد که از این دوستان بخواهم بگویند بلتس کیست.

از آن جا که امروز که این چند سطر را می نویسم صدمین سالروز تولد صادق هدایت است اجازه دهید این نامه را با ذکر ماجرای به پایان برم.

بزرگی تعریف می‌کرد که شخصیتی که از آوردن نامش معذورم مقاله‌ای را در مجله سخن در آورده بود در توضیح آرا فیلسوفی غربی که از آوردن نام او نیز معذورم. هدایت که شیطنش بی‌نیاز از گوشزد است مقاله‌ی این شخصیت معروف را بازنویسی می‌کند، منتها برعکس، یعنی جمله‌ی آخر را اول می‌نویسد، جمله ما قبل آخر را دوم و همین طور تا جمله‌ی دوم مقاله با عنوان جمله ما قبل بازنویسی خودش و جمله اول مقاله به عنوان جمله آخر بازنویسی، آن گاه نامه‌ی را مقدمه قرار می‌دهد که «استاد... بنده طلبه‌ی دانشم در... [از آوردن اسم شهرستان هم معذورم] مقاله تان را راجع به... در سخن خواندم. درکم را از مقاله تان می‌نویسم. محبت بفرمایید که آیا برداشتم درست است یا غلط.»

هدایت همه را در پاکتی می‌گذارد و به دوست مسافری می‌دهد تا از شهرستان مربوطه به آدرس مجله‌ی سخن و اسم... پست کند. در دوشنبه یاسه شنبه روزی که جلسه‌ی تحریریه بود و نامه هم از آن شهرستان رسیده بود، هدایت ترتیبی می‌دهد که آبدارچی نامه را جلو همه به... بدهد و آن گاه جاهلانه می‌پرسد: «استاد، نامه است؟ بله. از کیست؟ دانشجویی در... چه نوشته؟ - برداشتش را از مقاله‌ام نوشته. - چه جالب! چه نوشته؟ - مفصل است. - اشکالی ندارد، بخوانید.» استاد مقاله را می‌خواند. «چه جالب! به نظر حضرت عالی، برداشتش درست است؟ کاملاً.» بعد از این «کاملاً» هدایت قضیه را جلو همه‌ی اعضای هیات تحریریه سخن لو می‌دهد و این که نامه‌ی آن دانشجو بازنویسی شده‌ی مقاله‌ی خود استاد است، منتهی برعکس و «این چه مطلبی است که سرو تهش یکی است؟»

خلاصه، دردرستان ندهم، مقاله یادشده نخستین و واپسین نوشته‌ی استاد مزبور است که از آن پس یاد می‌گیرد که سند مکتوب دست کسی ندهد، دیگر چیزی نمی‌نویسد و تا آخر عمر فقط سخنرانی می‌کند.

بنده آمدم سخنرانی کردم گیر صادق هدایت نیفتم، فهمیدم یک عده غلط‌هایی جایی هست که از برعکس‌نویسی بدتر است بی‌آن که روح کسی از خوانندگان را بخورد، چه مثل خوره و چه مثل هر چیز دیگر، چه در انزوا و چه در نازوا.

حوصله تان را سربردم، می‌بخشید.

ارادتمند

مدیا کاشیگر

تصحیح و پوزش

در شماره ۶۲ کتاب ماه کودک و نوجوان ص ۳۵ تا ۴۴ در مطلبی که پیاده شده از نوار سخنرانی نویسنده ارجمند مدیا کاشیگر بود اشتباهاتی چاپی رخ داد که او تنها به چند مورد اشاره کرد. ضمن تصحیح این موارد، از کاشیگر و خوانندگان محترم پوزش می‌خواهیم.

ندرست	الروی
میک اسپین	میک اسپلین
کشور	کشو

کتاب ماه کودک و نوجوان

و تحولاتی اساسی می‌شوند؛ همان‌طور که تک تک افراد در طول زندگی خود بارها و بارها این تغییر و تحولات را به صورتی عینی تجربه می‌کنند و خود از این همه تغییر رفتار، منش و بینش شگفت‌زده می‌شوند. با وجود این، به صورتی داوطلبانه و با رضایت و طیب خاطر پذیرای این تغییر و تکامل می‌شوند تا به مرور، از میزان خطاهای مختلف خود بکاهند و زندگی خود را در مسیر درست و مناسبی قرار دهند؛ همان‌گونه که سرانجام اعضای این خانواده، پس از گذشت چهار سال، بار دیگر و با حضور کاتلین پر از غیبتی طولانی، در کنار هم گرد می‌آیند و به راحتی، پذیرای بسیاری از لغزش‌ها و سوءرفتارها و قضاوت‌های خود می‌شوند و با انعطاف‌پذیری بسیار - به خصوص شخصیت پدر خانواده - این سیر تکامل را می‌پذیرند؛ به طوری که بالاخره جینی هم از بابت پدر و مادرش خیالش راحت می‌شود و پی می‌برد که آن‌ها هم توانسته‌اند رابطه‌ای عاطفی و عمیق - اگرچه پس از گذشت سال‌های متمادی - با هم ایجاد کنند و با پیوند گرمی که میان‌شان برقرار شده، این حرارت و گرما را به تک تک فرزندان خود هم انتقال دهند.

مخاطب با خواندن فصل آخر کتاب - «تجدید میثاق» - به آن چه خواهان آن است، می‌رسد و پدر صادقانه اعتراف می‌کند:

«من که نمی‌دونم از دست شما سه تا چه کار کنم. از دست این مارتین و نقاشی‌هایش، ماریون که فقط به فکر موسیقیه... و جینی؛ خدا می‌دونه تو کله تو چی می‌گذره. نمی‌دونم شماها به کی رفتین. مطمئناً به من یکی که نرفتین...» ص ۱۱۰

و در این جاست که مخاطب حس می‌کند شاید پدر هم جاهایی حق داشته که این طور گله‌مند باشد. نکته بسیار زیبایی که خود راوی درخصوص شخص خود آشکار می‌سازد، بسیار قابل تأمل است. او پس از این که به دانشگاه می‌رود و سپس برای گذراندن تعطیلات به خانه برمی‌گردد، متوجه تغییرات بسیار محسوس می‌شود و در پی یافتن ریشه این تغییرات، با خود می‌گوید: «نمی‌دانم آیا واقعاً چون من مدتی نبودم، به نظر می‌رسد همه تغییر کرده‌اند و یا این من بودم که تغییر کرده بودم؟» ص ۱۱۲

و همین پرسش، سرآغاز شکل‌گیری هویت واقعی راوی داستان است. حیف است که در انتها به ترجمه بسیار سلیس و روان کتاب اشاره‌ای نشود. بدون شک، شیدا رنجبر در القای احساسات این دختر نوجوان و ترجمه مکالمات محاوره‌ای و ساده میان شخصیت‌ها موفق عمل کرده که خواننده را به راحتی مجذوب اثر می‌کند و حس نزدیکی و همذات‌پنداری‌اش را با جینی مضاعف می‌سازد؛ بی‌آن که درگیر نثری سنگین و پیچیده شود و نتواند ارتباطی ساده و صمیمی با شخصیت‌های متفاوت کتاب بگیرد.